



انضباط در کودکان دوره ابتدایی

دکتر اسماعیل سعدی پور
قدرت‌الله بیابان‌گرد

تا دوازده سالگی، کودکان وقت زیادی را صرف یادگیری قوانین و مقررات می‌کنند. آن‌ها می‌آموزند که خود را با انتظارات مدیران، معلمان، مستخدمین، رانندگان سرویس، مربی ورزش، مربیان پرورشی و... وفق دهند.

برخی از کودکان می‌آموزند که اگر آن‌چه را به آن‌ها گفته می‌شود، انجام دهند، از دند تا بازی کنند. کودکان دیگر هم هستند که فقط در برابر نظم و قوانین «خانه» مقاومت نشان می‌دهند. بعضی از آن‌ها طغیان‌گری خود را با نادیده گرفتن مقررات اظهار می‌کنند و برخی دیگر با مجادله به این هدف می‌رسند.

اغلب والدینی که کودکان مدرسه‌ای دارند، در طی دوران تحصیل کودک، تأکید بیش‌تری بر نظم و انضباط و کنترل او در انجام تکالیف مدرسه دارند تا رسیدگی به خود کودک. والدین مجبورند کودک را رأس ساعت معین بیدار کنند و مطمئن

برای یک کودک شش ساله، مدرسه مکانی مهم است. مدرسه رفتن، در عین حال که اولین تجربه رسمی اجتماعی اوست، هراس‌انگیز هم می‌باشد. کودک ترس از گم شدن دارد. معلمان ممکن است با تحکم با او برخورد کنند. بچه‌های بزرگ‌تر ممکن است سر به سر او بگذارند. کودکی که برای اولین بار قدم به مدرسه می‌گذارد، عده زیادی از بچه‌ها (که البته برای او بی‌شمار است!) را می‌بیند که درصاف ایستاده‌اند. اکثر آن‌ها از او بزرگ‌ترند، می‌خندند، با هم شوخی می‌کنند و کاملاً راحت و بی‌دغدغه‌اند، گویی در محیط خانه هستند. کودک با دیدن آن‌ها، به دنبال راه‌حلی می‌گردد که در باید چگونه رفتار کند.

اغلب بچه‌ها آن‌چه را که به آن‌ها گفته می‌شود، انجام می‌دهند و به دردسر نمی‌افتند، ولی برخی این‌طور نیستند. زمانی که باید ساکت باشند، لطیفه می‌گویند و می‌خندند، یا زمانی که باید تکالیفشان را انجام دهند، می‌خوابند. از سنین پنج

شوند که کودک برای رفتن به مدرسه به موقع آماده می‌شود و صبحانه می‌خورد، تکالیفش را انجام می‌دهد، وقت زیادی را با اسباب‌بازی‌هایش نمی‌گذراند، از کامپیوتر و تلویزیون به‌موقع دل می‌کند، دندان‌هایش را مسواک می‌زند، شب‌ها به‌موقع به رخت‌خواب می‌رود و...

به نظر شما آیا این همه رسیدگی و کنترل، باعث بحث و جدل روزانه نمی‌شود؟! در مقالات قبل به این نتیجه رسیدیم که راز ممانعت از مجادله با خردسالان، روشن ساختن موضوع، به‌طور جدی و مقتدرانه است. اما زمانی که کودکان به مدرسه می‌روند، سرو زبان‌دارتر می‌شوند، مهارت گفت‌وگو را می‌آموزند و می‌توانند برای رسیدن به خواست‌های خود، با فشاری بیش‌تری کنند. رمز به حداقل رسانیدن مجادلات در این دوره سنی، تفکیک آن‌ها از برقراری نظم و انضباط، در قالب رفتار و گفتار است. به نظم و انضباط، به عنوان روشی برای تعیین حدود، انتظارات و وظایف و به مجادلات، به عنوان روشی ارتباطی بیندیشید.

مجادله و بحث شبیه یک مسابقه طناب‌کشی است! در این مسابقه، هر دو طرف باید طناب را بر خلاف یکدیگر بکشند. در بحث و جدل نیز دو طرف خلاف یکدیگر می‌گویند و اظهار نظر می‌کنند. با روش گوش دادن با توجه و اعتنا، می‌توان تا حد زیادی یک مشاجره را به گفت‌وگو تبدیل کرد، پس مجادله و یکی به دو کردن کودکان در سنین مدرسه، امری طبیعی است. درست در همان زمان که انتظارات و توقعات ما از آن‌ها برای رعایت قوانین و مقررات افزایش می‌یابد، آن‌ها هم قدرت محاوره‌ی بیش‌تری پیدا می‌کنند.

آیا هدف گفت‌وگوست یا مناظره؟!

در محیط کلاس (البته برخی کلاس‌ها)، از کودکان انتظار می‌رود که به مطالب فکر کنند. آن‌ها تشویق می‌شوند تا استدلال کنند، مباحثه یا بحثی مناظره کنند. اما در محیط خانه، همه چیز بستگی به طرز تلقی و برداشت والدین از قدرت استدلال و مناظره کودک دارد.

آ. اس. رانسر (۱۹۹۸)، اسناد علوم ارتباطات، خاطر نشان می‌کند که «مباحثه لزوماً پدیده‌ی ناپسندی نیست، بلکه می‌تواند فرایندی کاملاً معقول باشد که به وسیله آن بتوانیم دیگران را با دیدگاه خود آشنا یا نسبت به آن متقاعد کنیم.» «رانسر» میان

مباحثه و نزاع یا تهاجم لفظی، تفاوت قائل است. او مورد اول را حمایت مجدانه از موقعیت خویش و مورد دوم راحله شخصی به شخص دیگر می‌داند.

متأسفانه، عکس‌العمل برخی از والدین نسبت به استقلال طلبی و استقلال خواهی کودکانشان، تقریباً تهاجمی است. والدین سلطه‌جو توقع دارند که اوامر و دستورهایش بدون چون و چرا اطاعت و اجرا شود و به هیچ وجه تاب و تحمل به زیر سؤال رفتن یا دلیل آوردن راندارند. از دید آن‌ها، هر نوع سؤال و جواب به منزله توهین به صلاحیت و اقتدارشان تلقی می‌شود.

کودکی که برای حفظ آزادی و بیان عقایدش بحث و جدل می‌کند، شاید هرگز قصد اهانت به پدر یا مادرش را نداشته باشد و تا جایی که به او مربوط است، او فقط برای استقلال خود مبارزه می‌کند، نه چیز دیگر. ولی اگر والدین واقعاً اصرار دارند که اطاعت محض از دستورهایشان، به معنی احترام به آن‌هاست، پس در این صورت، کودک برای رشد و تمرین استقلال طلبی، باید به این اقتدار بی‌احترامی کند و گاهی برخی مقررات را زیر سؤال ببرد، این طور نیست؟!

بنابراین، تعبیر دفاع کودک از موقعیت و عقایدش به عنوان روشی برای خود مطرح‌سازی یا تفسیر آن به عنوان بی‌احترامی و نزاع در برابر والدین، کاملاً به طرز فکر و برداشت پدر و مادر و جو خانواده بستگی دارد. توانایی در استدلال و بحث، مهارت ارزشمندی برای کودک محسوب می‌شود، در حالی که مبدل شدن به فردی که با خشونت لفظی و کلامی، دائماً دیگران را مورد حمله قرار می‌دهد، هرگز ارزش و توانایی به حساب نمی‌آید.

مباحثه و مناظره، کنجکاوی کودک را تحریک می‌کند و باعث افزایش قدرت یادگیری او می‌شود، چرا که وقتی کودکان راجع به مطلبی بحث می‌کنند، نسبت به آن کنجکاو می‌شوند و شروع به جست‌وجوی اطلاعات می‌کنند. فکر کردن، جست‌وجو کردن و دلیل آوردن به آن‌ها می‌آموزد که ارتباط مؤثری با دیگران داشته باشند. کودکی که سؤال می‌کند و در جست‌وجوی دلیل است، می‌تواند خود نیز پیش‌نهادی ارائه دهد و حتی فراسوی راه‌حل پیش‌نهادی‌اش، پیش برود و فکر کند. در ضمن، کودکی که مایل به بحث کردن در مورد دیدگاه‌های خود است، تصویر ذهنی خوبی از خود دارد و در مجموع رفتاری نشان می‌دهد که برای بزرگ‌ترها نیز پسندیده است.

تفاوت مستقل بودن با گستاخی

اکنون بیان این نکته ضروری است که همان‌طور که تفاوت میان مباحثه به عنوان روشی ارتباطی را با منازعه و تهاجم کلامی بیان کردیم، لازم است تفاوت بین استقلال طلبی و گستاخی را نیز توضیح دهیم.

والدین با پذیرفتن اعتراضات کودکان، به عنوان روشی معقول برای بیان احساسات، می‌توانند آن‌چه را که می‌توانست به نزاع و کشمکش بی‌نتیجه کشیده شود، به گفت‌وگویی بدل کنند که در آن کودکان توفیق می‌یابند عقایدشان را بیان کنند و این در حالی است که والدین هم‌چنان در مقام و اقتدار خویش باقی مانده‌اند و قدرت کنترل آن‌ها محفوظ است.

روی پای خود ایستادن، با بی‌احترامی و گستاخی کاملاً متفاوت است. اگر شما به حقوق فرزندان در بیان عقاید و احساساتش احترام بگذارید، کودک نیز می‌آموزد که حق شما را برای تصمیم‌گیری محترم بشمارد. کودکی که از چنین حقی (سخن گفتن)، محروم است، به جای پرورش قدرت استدلال و منطق، بی‌احترامی به شما را یاد می‌گیرد.

پس با شنیدن آن‌چه کودکان می‌گویند (حتی وقتی قانع‌کننده نیست)، به او احترام بگذارید. به فرزندان بیاموزید که بیان احساسات و عقاید امری طبیعی و مجاز است، حتی اگر کمی با تندی همراه باشد، ولی بی‌احترامی، بی‌ادبی و بی‌شرمی، ممنوع است.

پذیرش اصل مباحثه

انسان‌ها زمانی که در مناظرات و گفت‌وگویی مستدل نمی‌توانند طرف مقابل را مجاب کنند و در استفاده از کلام احساس ناتوانی می‌کنند، به سمت خشونت و تهاجم گرایش می‌یابند. برای مثال، تحقیقات نشان می‌دهد، همسرانی که مجادله منطقی و استدلال کلامی را نیاموخته‌اند و دارای چنین مهارتی نیستند، احتمال بیش‌تری دارد که در درگیری‌ها و بحران‌های زناشویی، دست به خشونت‌های فیزیکی بزنند (راد، چاندلر و اینفانت، ۱۹۸۹، ص ۱۷۷-۱۶۳). به همین خاطر، پذیرش اصل مباحثه فرزندان توسط والدین، هم در اجتناب از مجادله به پدر و مادر کمک می‌کند و هم باعث بسط توانایی استدلال، کسب هویت و تقویت کنجکاوی و تفکر در کودکان می‌شود.

در مطالعه‌ای که بایر و سگالا (۱۹۹۲)، بر روی شیوه‌های فرزندپروری والدین کودکان پنج تا دوازده ساله انجام دادند، دریافته‌اند که والدین منطقی و آن‌ها که پذیرای سخنان فرزندان خویش‌اند، در برقراری ارتباط با فرزندان خود بسیار موفق‌اند؛ در حالی که والدین سلطه‌جو نه تنها در ایجاد رابطه صمیمی با کودکان موفق نیستند، بلکه باعث دل‌سردی و پرخاشگری در روابط بین خود و فرزندانشان می‌شوند. یعنی آن‌چه بحث را تشدید می‌کند، عکس‌العمل والدین به اعتراض‌های کودک است. تلاش در بازداشتن کودک از شکایت و مجادله، مثل تلاش برای جلوگیری از سیل به وسیله دیوار سنی است.

والدین باید بدانند که نه تنها کودکان در برابر بی‌توجهی والدین مقاومت می‌کنند، بلکه هر کودکی نیز در نشان دادن عکس‌العمل و پاسخ‌گویی، روش منحصر به فرد خود را دارد.

ادامه دارد

بی‌نوشت‌ها:

- 1-Rancer, A, S.
- 2-Rudd, J. E., Chandler, T. A., Infante. D. A.
- 3- Bayer & Cegala.

